[همسر ابراهیم‌] گفت: «اى واى بر من، آیا فرزند آورم با آنکه من پیرزنم، و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعاً این چیزِ بسیار عجیبى است.» (72) گفتند: «آیا از کار خدا تعجّب مى‌کنى؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان [رسالت‌] باد. بى‌گمان، او ستوده‌اى بزرگوار است.» (73) پس وقتى ترس ابراهیم زایل شد و مژده [فرزنددار شدن‌] به او رسید، در باره قوم لوط با ما [به قصد شفاعت‌] چون و چرا مى‌کرد. (74) زیرا ابراهیم، بردبار و نرمدل و بازگشت‌کننده [به سوى خدا] بود. (75) اى ابراهیم! از این [چون و چرا] روى برتاب، که فرمان پروردگارت آمده و براى آنان عذابى که بى‌بازگشت است خواهد آمد. (76) و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به [آمدنِ‌] آنان ناراحت، و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت: «امروز، روزى سخت است.» (77) و قوم او شتابان به سویش آمدند، و پیش از آن کارهاى زشت مى‌کردند. [لوط] گفت: «اى قوم من، اینان دختران منند. آنان براى شما پاکیزه‌ترند. پس از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید. آیا در میان شما آدمى عقل‌رس پیدا نمى‌شود؟» (78) گفتند: «تو خوب مى‌دانى که ما را به دخترانت حاجتى نیست و تو خوب مى‌دانى که ما چه مى‌خواهیم.» (79) [لوط] گفت: «کاش براى مقابله با شما قدرتى داشتم یا به تکیه‌گاهى استوار پناه مى‌جستم.» (80) گفتند: «اى لوط، ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس، پاسى از شب گذشته خانواده‌ات را حرکت ده -و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد- مگر زنت، که آنچه به ایشان رسد به او [نیز] خواهد رسید. بى‌گمان، وعده‌گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست؟» (81)